

هو العليم

الحجة الغراء على مظلومية الزهراء

حضرت علامه آية الله سيد محمد حسين حسيني طهراني

رساله مودت

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله پیش رو، گزیده ایست از فرمایشات حضرت علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب رساله مودت که در آن به تبیین وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم و مظلومیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها پرداخته اند.

گریستن رسول خدا بر مصائب اهل البیت علیهم السلام

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: **بَيْنَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِلِهِ وَ سَلَّمَ إِذْ التَّفَّتَ إِلَيَّ فَبَكَى . فَقُلْتُ: مَا يَبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أُنْكِى مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ وَ لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا وَ طَعْنِ الْحَسَنِ فِي فَخْذِهِ وَ السَّمِّ الَّذِي يَسْتَفَاهُ وَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ.**^۱

«در وقتی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهى به من کرد و گریست. عرض کردم: یا رسول الله! موجب گریه شما چیست؟ فرمود: از ضربتی که بر فرق سر تو وارد می شود، و از سیلی ای که به چهره فاطمه می خورد، و از زخم و جراحتی که بر ران حسن وارد میشود و از سمی که او می آشامد، و از کشته شدن حسین.»

جریان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها

در این روایت از کیفیت سیلی خوردن فاطمه چیزی بیان نشده کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن امیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبی و سم نوشیدن آن حضرت و کشته شدن حضرت سید الشهداء چیزی بیان نشده است.

ولی در روایتی که از «دلائل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است که: چون فرستاده ابوبکر از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و گفت که: علی از آمدن و بیعت نمودن امتناع می ورزد، عمر اصرار نمود که ابوبکر، قُفْذُ - که غلام ابوبکر بوده و از اولاد بنی کعب بن عدی و از طُلُقای مکه بود - را برای احضار امیرالمؤمنین بفرستد. ابوبکر قُفْذ را با جماعتی به خانه فاطمه برای احضار امیرالمؤمنین فرستاد.

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند، آن جماعت بازگشتند و فقط قُفْذ درب خانه ایستاد و مراجعت نمود. چون عمر از آن جماعت شنید که امیرالمؤمنین علیه السلام اذن دخول نداده اند خشمناک شد و با جماعتی به خانه فاطمه با کمال شدت روی آورد، و دستور داد مقداری هیزم در خانه

^۱ مناقب ابن شهر آشوب، طبع سربى، ج ۱، ص ۳۸۳.

انباشتند، و سپس خودش به صدای بلند فریاد برآورد بطوری که امیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: ای علی! برای بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش می‌زنم!

فاطمه فریاد برآورد: ای عمر! تو را با ما چکار؟! عمر گفت: نمی‌رویم تا آنکه خانه را به روی ما باز کنید. و چون دید کسی در خانه را باز نکرد، در خانه را آتش زد. فاطمه زهرا در پشت در مشتعل، او را از ورود به خانه منع میکرد. عمر با لگد محکم به در کوفت بطوریکه در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید. عمر از روی مقنعه سیلی بر صورت فاطمه زد بطوریکه گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد کرد: وَا أَبْتَاهُ! و با صدای بلند گریه کرد.

عمر میگوید: چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیک بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیکن چون کید محمد و سیراب شدن علی از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت، فاطمه را مجدداً به دیوار فشار دادم. فاطمه ناله کرد: وَا أَبْتَاهُ! هَكَذَا يَفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ؟ وَ اسْتَغَاثَتْ بِفِضَّةِ خَادِمَتِهَا وَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ مَا فِي بَطْنِي مِنَ الْحَمَلِ^۱ «ای پدرجان! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار می‌کنند؟ و فضه خادمه خود را صدا کرد و گفت: هر آینه جنینی که در شکم داشتم کشته شد.»

و آنچه از «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ظاهر است آنست که خود قنفذ نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

نظام^۲ میگوید: إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا. وَ كَانَ يَصِيحُ: أَحْرِقُوهَا بِمَنْ فِيهَا. وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ.^۳

«در روزی که می‌خواستند امیرالمؤمنین را برای بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد، بطوری که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد می‌زد: این خانه را با هر کس که در آن هست آتش بزنید! در حالی که در خانه غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نبود.»

ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ هجری میگوید: فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَ قَالَ: وَ الذِّي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ

^۱ «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۱؛ و از طبع حرفی، ج ۳۰، ص ۲۹۴، به نقل از جلد دوم کتاب «دلایل الإمامة»

^۲ نظام رئیس جماعت نظامیه است. اسم او نظام بن ابراهیم بن سیار بن هانی، و وفات او در سنه ۲۳۰ هجری است. وی بسیاری از کتب فلاسفه را مطالعه نموده و بنا به نقل شهرستانی، ج ۱، ص ۶۷ کلام فلاسفه را با کلام معتزله مخلوط نمود.

^۳ ملل و نحل «شهرستانی، طبع اول - مصر، ج ۱، ص ۷۳..»

لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَا خُرْقَتَهَا عَلَى مَنْ فِيهَا. فِقِيل: يَا أَبَا حَفْصِ! إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ! فَقَالَ: وَ إِنَّ! فَخَرَجُوا فَبَايَعُوا إِلَّا عَلِيًّا فَإِنَّهُ زَعَمَ أَنَّهُ قَالَ: حَلَفْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ وَلَا أَضَعَ ثَوْبِي عَلَى عَاتِقِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْءَانَ.
فَوَقَفَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَلَى بَابِهَا، فَقَالَتْ: لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مُحَضَّرٍ مِنْكُمْ؛ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَ سَلَّمَ جِنَازَةَ بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوا لَنَا حَقًّا.^۱

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا خارج شوید برای بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در اوست آتش می‌زنم! به عمر گفتند: ای عمر! آخر در این خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از علی که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من ابداً با مردمی برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید، و رفتید و خودتان برای خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت امر خود نپذیرفتید و حق ما را به ما رد نمودید.»

جریان کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد برای بیعت با خلیفه، و حالات و کلمات حضرت زهرا سلام الله علیها

ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ هجری میگوید: چون علی از آمدن برای بیعت خودداری کرد، قام عمر، فمشی معه جماعة حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبت! يا رسول الله، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة.^۲

«در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتی حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند. در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صدای آنان را از پشت در شنید، با صدائی هر چه بلندتر فریاد زد: ای پدر من! ای رسول خدا! چه بسیار مصائب و آزارهایی که بعد از تو از عمر بن الخطاب و ابوبکر به ما

^۱ الإمامة و السياسة ج ۱، ص ۱۳ و ۱۲.

^۲ الإمامة و السياسة ج ۱، ص ۱۳.

رسید.»

و نیز میگوید: پس از آنکه از علی در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ يَصِيحُ و يبكي و ينادي: **(يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَفْتُلُونَنِي)!**^۱

«علی خود را به قبر رسول خدا رسانیده و خود را بر روی قبر انداخت و فریاد می‌زد و گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: ای رسول خدا! ای فرزند مادرم! امت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

و نیز میگوید: ابوبکر، عمر را برای آوردن علی و افراد دیگری که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد. آنها همه در خانه علی جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن إبا کردند.

امتناع امیرالمؤمنین از بیعت و دفاع فاطمه زهرا از ایشان به نقل ابن ابی‌الحدید ابن ابی‌الحدید میگوید: **ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيٍّ: قُمْ فَبَايِعْ! فَتَلَكَّأَ وَ احْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: قُمْ! فَأَبَى أَنْ يَقَوْمَ، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ حَتَّى أَمْسَكَهَا خَالِدٌ وَ سَاقَهَا عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنِيفًا، وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ وَ امْتَلَأَتْ شَوَارِعُ الْمَدِينَةِ بِالرِّجَالِ. وَ رَأَتْ فَاطِمَةُ مَا صَنَعَ عُمَرُ، فَصَرَخَتْ وَ وَلَوْلَتْ وَ اجْتَمَعَ مَعَهَا نِسَاءٌ كَثِيرٌ مِنَ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ غَيْرِهِنَّ، فَخَرَجَتْ إِلَى بَابِ حُجْرَتِهَا وَ نَادَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ! مَا أَسْرَعَ مَا أَعَزَّتُمْ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ! وَ اللَّهُ لَا أَكُلُّمَ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ!**^۲

می‌گوید: «سپس عمر داخل خانه علی شد و گفت: ای علی برخیز و بیعت کن! علی خودداری کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و گفت: برخیز! علی از برخاستن إبا کرد. عمر او را به شدت از جای خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد کرد، همچنانکه زبیر را قبلاً با شتاب از جای خود بلند نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، علی و زبیر را نگاهداشته و عمر و افراد دیگری که با آنها بودند علی و زبیر را به شدت با کمال قهر و سختی به طرف مسجد سوق می‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا می‌کردند و کوچه‌های مدینه از مردم پُر شده بود.

چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و ولوله کرد و جماعت بسیاری از زنان هاشمیه و

^۱ الإمامة و السياسة ج ۱، ص ۱۳ و ۱۲.

^۲ ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغة طبع دار إحياء الكتب العربية، ج ۲، ص ۱۹، و نیز در ج ۱، ص ۱۲۴، این مطلب را آورده است.

غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و در حجره خود ایستاد و فریاد برآورد:

ای ابابکر! چقدر زود از روی نخوت و حمیت جاهلی بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدی!

سوگند به خدا که من با عمر تکلم نخواهم کرد تا خدای خودم را ملاقات کنم!»

ابن قتیبہ دینوری میگوید: وَ خَرَجَ عَلِيُّ كَرِّمَ اللّٰهِ وَجْهَهُ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

[وَأَلَيْهِ] وَ سَلَّمَ عَلِيٌّ دَابَّةً لَيْلًا فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ النَّصْرَةَ، فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ! قَدْ

مَضَتْ بَيْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، وَ لَوْ أَنَّ زَوْجَكَ وَ ابْنَ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. فَيَقُولُ عَلِيُّ كَرِّمَ

اللّٰهِ وَجْهَهُ: أَفَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ [وَأَلَيْهِ] وَ سَلَّمَ فِي بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنْهُ وَ أَخْرَجْ أُنَاذِعَ النَّاسَ

سُلْطَانَهُ؟ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يُبْغِي لَهٗ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللّٰهُ حَسِيْبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.^۱

«و علی در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا می نمود و به مجالس انصار می برد و

از آنها طلب یاری میکرد. و آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با ابوبکر کاری است که واقع

شده است. اگر شوهر تو و پسر عموی تو علی بن ابی طالب قبل از بیعت ما با ابوبکر به ما رجوع میکرد

حتماً ما با او بیعت می نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگری نمی کردیم.

علی کرّم اللّٰه وجهه میفرمود: آیا من چنین فردی بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده

در خانه اش بگذارم و برای گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه

می فرمود: ابوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند،

کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

اشاره به برخی از مصائب حضرت زهرا سلام اللّٰه علیها

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت های علنی و غضب فدک و سهمیه آن حضرت از خیبیر و از

حقوق ذوی القربی، و مخاصمات و مجادلاتی که آن بضعه رسول خدا با ابوبکر و عمر می نمود، دیگر

برای آن مطهره با انضمام کسالت های جسمی و سقط جنین، نیرو و قوه ای باقی نگذاشته بود، بالأخص با

فقدان پدری مانند رسول خدا که سزاوار بود این امت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت

و تسلیت او برخیزند.

ولی این امت اجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهرای صدیقه را تنها و با دل

^۱ الإمامة والسیاسة ج ۱، ص ۱۲..

شکسته، در بستر بیماری انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز^۱ و به روایت ابن ابی الحدید بیش از هفتاد و دو روز^۲ در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود ابوبکر و عمر را نداد، و پس از آنکه امیرالمؤمنین را واسطه نمودند و برای ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روی خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانی واجب است؛ و لذا معلوم می شود که آن حضرت ابوبکر و عمر را مسلمان نمی شناخته است.

حضرت زهرا علیها السلام پاسخ سلام شیخین را نداد

ابن قتیبه می گوید: پس از آنکه علی را به مسجد بردند و علی بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه می کرد و صیحه می زد، فقال عمر لأبی بکر رضی الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة فإننا قد أغضبناها. فانطلقا جميعاً فاستأذنا على فاطمة فلم تأذن لهما، فأتيا عليا فكلماه فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها حوكت وجهها إلى الحائط، فسألها عليها، فلم ترد عليهما السلام.^۳

«عمر به ابوبکر گفت: بیا برویم برای ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه اذن دخول خواستند، فاطمه اذن نداد. آنها نزد علی آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه مذاکره کردند، امیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و ابوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه ابوبکر مشغول عذرخواهی شد که علت آنکه من تو را از ارث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که می گفت: لا نورث، ما ترکنا فهو صدقة

«ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بجای می ماند صدقه است.»

مناشده حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر و عمر

فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِيهِ وَتَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا: نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَسَدْتُكُمْ اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ

^۱ همان ج ۱، ص ۱۴.

^۲ شرح نهج البلاغة «ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

^۳ الإمامة والسياسة ج ۱، ص ۱۳.

سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي؟ قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آئِلِهِ] وَ سَلَّمَ قَالَتْ: فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمْ أَسَخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَيْهِ... وَ اللَّهُ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا.

«حضرت فاطمه به ابوبکر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا برای شما حدیثی نقل کنم، شما اعتراف می کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند: بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود: رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از خشم من است، کسی که دختر مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسی که فاطمه دختر مرا راضی کند مرا راضی کرده است، و کسی که او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که این مطلب را میفرمود. فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب در آوردید و مرا راضی نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوی او خواهم برد... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

دفن حضرت فاطمه علیها السلام در شب و عدم اخبار به مردم برای نماز و دفن ایشان و سابقاً از «أسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسی بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و حتی به پدر خود خلیفه وقت متوسل شد، أسماء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علی و أسماء او را غسل دادند.^۱

و نیز از «صحیح بخاری» نقل کردیم که فاطمه را علی در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و ابوبکر را خبر نکرد.^۲

و علی بن برهان الدین حلبی شافعی میگوید: و قال الواقدي: وَ ثَبَتَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ دَفَنَهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا لَيْلًا وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ مَعَهُ الْعَبَّاسُ وَ الْفَضْلُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَ لَمْ يَعْلَمُوا بِهَا أَحَدًا.^۳

«واقدی گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که علی کرم الله وجهه فاطمه رضی الله عنها را

^۱ همان، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

^۲ همان، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

^۳ السيرة الحلبية طبع ۱۳۸۲ هجریه، ص ۳۹۹.

شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عباس و فضل بن عباس رضی الله عنهم، بودند و هیچکس را برای نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

علت معاف شدن قنغد از پرداخت جریمه در زمان خلافت عمر

سَلِيم میگوید: چون مختار بن اَبی الصَّعق اَبیاتی را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانت‌های عمال و حکام او را در بیت المال گوشزد نمود، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمال خود را در آن سال قطع کرد، ولیکن از قنغد عدوی چیزی کم ننمود و همان بیست هزار درهمی که سهم او بود به او داد.

از قنغد هیچ کم ننمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجاه هزار درهم باشد، در صورتی که از ابوهیره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد.

سَلِيم میگوید: من امیرالمؤمنین علی بن اَبی طالب علیه السلام را ملاقات کردم و از علت این امر سؤال کردم. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چرا عمر سهمیه قنغد را کاملاً پرداخت کرد و از او چیزی کم نکرد؟ عرض کردم: نه، نمی‌دانم. حضرت فرمود: به علت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیری کرد، قنغد همان کسی بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتی که فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روی بازوی او باقیمانده بود.^۱

أبان از سلیم نیز روایت میکند که او میگوید: من در مسجد رسول خدا با جماعتی که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم، در این جماعت همه هاشمی بودند غیر از سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن اَبی بکر و عمر بن اَبی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. در این حال عباس بن عبدالمطلب از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد که: نظریه شما راجع به جریمه نمودن قنغد چیست؟ عمر همه عمال خود را جریمه نموده ولی قنغد را از جریمه کردن عفو نموده است!؟

حضرت نگاهی به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند: آن به شکرانه ضربتی بوده که قنغد با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روی بازوی او از اثر آن

^۱ بحار الأنوار از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از «کتاب سلیم بن قیس هلالی»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۳۴.

تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.^۱

شاید برای بعضی باور کردن تازیانه یا سیلی زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد، ولی از مطالعه در حالات و کیفیات زندگی او به دست می‌آید که بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلی بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او را فرو نمی‌نشانیده است، مگر آنکه انتقام خود را از طرف بگیرد.

تازیانه زدن عمر زنان را در جریان مرگ زینب دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر سر زنان بنی هاشم که سوگواری میکردند تازیانه زد. رسول خدا او را از این عمل منع کردند و گفتند: آرام بگیر! گریه کردن بر مرده ناشی از رحمت است و منافات با رضا ندارد.

مرحوم امینی قدس سرّه از «مسند» احمد حنبل و «مستدرک» حاکم با إسناد صحیح و «تلخیص المستدرک» و «مسند» ابوداود طیالسی و «استیعاب»، نقل میکند از ابن عباس که قال:

لَمَّا مَاتَتْ زَيْنُبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ: أَلْحِقُوهَا بِسَلْفِنَا الْحَبِيرِ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ. فَبَكَتِ النِّسَاءُ فَجَعَلَ عُمَرُ يُضْرِبُهُنَّ بِسَوْطِهِ. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ يَدَهُ وَقَالَ: مَهْلًا يَا عُمَرُ! دَعُهُنَّ يَبْكِينَ. وَإِيَاكِنَّ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ. - إِلَى أَنْ قَالَ: وَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ وَفَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ تَبْكِي فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَيْنَ فَاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَهَا.^۲

ابن عباس میگوید: «چون زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن مظعون دفن بنمائید. زنها همه گریه میکردند، پس عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها کرد. رسول خدا دست او را گرفته و گفتند: ای عمر! آرام بگیر، بگذار گریه کنند.

و آنچه مضرّ است بر شما زنها همانا صیحه زدن و فریاد کشیدن و زبان را به شکایت و گلایه از خدا گشودن می‌باشد. (ولی گریه کردن عیب ندارد.)

تا آنکه میگوید: چون زینب را در بقیع دفن کردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در

^۱ بحار الأنوار از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از «کتاب سلیم بن قیس هلالی»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۳۴.

^۲ زینب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در فوت او به شدت محزون شدند.

کنار پدر گریه میکرد و رسول خدا اشکهای فاطمه را با لباس خود از روی مهربانی و شفقت پاک میکردند.»

سنگدلی خلیفه در مرگ رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جلوگیری

حضرت از رفتار او

و از بیهقی در «السِّنن الکبری» از ابن عباس روایت است که: أَنَّهُ قَالَ: بَكَتِ النِّسَاءُ عَلَى رُقِيَّةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَجَعَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَنْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ: مَهْ! يَا عُمَرُ!

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِيَّاكَ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ مَهْمَا يَكُنْ مِنَ الْعَيْنِ وَالْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَمَا يَكُونُ مِنَ اللِّسَانِ وَالْيَدِ فَمِنَ الشَّيْطَانِ.

قَالَ: وَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي عَلَى شَفِيرِ قَبْرِ رُقِيَّةَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ يَمْسَحُ الدَّمْعَ عَلَى وَجْهِهَا بِالْيَدِ، أَوْ قَالَ: بِالثَّوْبِ.^۱

«ابن عباس میگوید: چون رقیه^۲ دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه کردند، پس عمر مشغول شد به منع کردن زنان از گریه و سوگواری. حضرت رسول الله فرمودند: دست بردار ای عمر! سپس فرمودند: شما زنها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خودداری کنید. آن سوزش که در دل پیدا میشود و آن اشکی که از چشم میریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروایی که بر زبان جاری میشود و آن سیلی که دست بر صورت و بر بدن میزند از شیطان است. ابن عباس میگوید: فاطمه بر کنار قبر خواهر خود رقیه میگریست و حضرت رسول خدا اشکهای او را با دست خود (یا با لباس خود) از روی او پاک میکرد.»

نهی خلیفه از گریه کردن بر سر جنازه

و نسائی و ابن ماجه از ابوهیره روایت میکند که: أَنَّهُ قَالَ: مَاتَ مَيْتٌ فِي عَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ فَاجْتَمَعَ النِّسَاءُ بِيكَيْنَ عَلَيْهِ، فَقَامَ عُمَرُ يَنْهَاهُنَّ وَ يَطْرُدُهُنَّ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

^۱ الغدير ج ۶، ص ۱۵۹.

^۲ رقیه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفان بود، و بنا به نقل تواریخ در اثر فشارها و کتک های عثمان از دنیا رحلت نمود.

عليه [وءآله] وَ سَلَّمَ: دَعَّهِنَّ يَا عُمَرُ! فَإِنَّ الْعَيْنَ دَامِعَةٌ وَالْقَلْبَ مُصَابٌ وَالْعَهْدَ قَرِيبٌ.^۱

«أبو هريره ميگويد: شخصي از آل رسول خدا از دنيا رفت، زنها بر جنازه او جمع شدند و گريه ميكردند، عمر برخاست و آنها را از گريه كردن نهي ميكرد و آنها را از جنازه دور مي نمود. حضرت رسول الله فرمودند: اي عمر! بگذار زنها را به حال خود تا گريه كنند. اشك از ديدهگان بدون اختيار ميريزد و بر دل مصيبت وارد شده است و اين زنها تازه با اين جان سپرده بوده و از زمان انس و گفتگوي آنها با او ديري نپائيده است.»

عمر كه در مقابل رسول خداي صاحب شريعت و نبي مرسل الهي، بدون كسب تكليف و سؤال و بدون پرسش مسأله، اينطور تجرّی نموده و تازيانه بر سر زنان بنی هاشم و اقوام و ارحام رسول خدا كه عزيز خود را از دست داده اند و بر جنازه اش حاضر شده اند ميزند، تا به حدّی كه رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از اين عمل نمودند، او كه از رسول خدا شرم نكرده و دست خود را در چنين موقع خطيري براي زدن زنان داغديده بدون جرم دراز ميكند، و گريه را كه طبق كلام رسول خدا علامت رحمت است دليل بر شكايه گرفته با نهايت سنگدلي بستگان و ارحام دختران رسول خدا را ميزند و زنان را مورد آزار قرار ميدهد؛ چه مانع او ميشود كه بعد از رسول خدا براي رسيدن به مقصود خود و سركوبي متخلفين از بيعت و براي تسليم نمودن اميرالمؤمنين عليه السلام كه طبق تواريخ و اخبار از مدت ها كينه آن حضرت را در دل مي پروريده است، در خانه را آتش زند و شعله از در بالا گيرد و فاطمه سلام الله عليها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازيانه بر دستهاي او بنوازد و او را در ميان در و ديوار عالمأ و عامداً بفشرد تا آنكه جنين خود را سقط كند.

فضيحت كار به درجه اي بود كه براي هيچكس مخفي نشد، و آلام و مصائب حضرت صديقه و مظلوميت او و جنايات ابوبكر و عمر را همه فهميدند و هر چه ديگر خواستند پنهان كنند نشد و كار از كار گذشته بود.

پشيمانی ابوبكر در هنگام مرگ از تعرض به خانه فاطمه زهرا عليها السلام

أبوبكر در وقت مردن می گفت كه: ای كاش سه كاري كه انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛ فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهَا وَ وِدِدْتُ أَنْي تَرَكْتُهَا فَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَ ذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا

^۱ الغدير» ج ۶، ص ۱۶۰.

کثیراً^۱. او بعبارت دیگر: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ^۲. و بعبارت دیگر: وَإِنْ أَعْلِقَ عَلَى الْحَرْبِ^۳.

«اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم، یکی آنکه ای کاش من در خانه فاطمه را نمی گشودم، و به خانه فاطمه برای تجسس نمی رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا میکردند.»
ستمها و آزارهایی که به آن مظلومه مقهوره نمودند، اولین حاصل و نتیجه حکومت آنها بوده و بهترین معرف از طرز عمل و رفتار بعدی آنهاست.

أشعار حضرت زهرا سلام الله عليها در رثاء پیامبر اکرم صلی الله عليه وآله وسلم

ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:
حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیه دشمنان به آن حضرت میرسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک میگذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات میکرد:

قُلْ لِلْمُغِيبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى *** * أَنْ كُنْتُ تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَنِدَائِيَا
صُبَّتْ عَلَى مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا *** * صُبَّتْ عَلَى الْإِيَامِ صِرْنَ لِيَالِيَا
قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حِمِي بَظَلِّ مُحَمَّدٍ *** * لَا أَخْشَى مِنْ ضَمِيمٍ وَكَانَ هَمًّا لِيَا
فَالْيَوْمَ أَخْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَآتَقَى *** * ضَمِيمِي وَادْفَعُ ظَالِمِي بَرْدَائِيَا
فَإِذَا بَكَتْ قُمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِهَا *** * شَجْنَاً عَلَى غُصْنِ بَكِيْتُ صَبَاحِيَا
فَلَا جَعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَكَ مُونِسِي *** * وَلَا جَعَلَنَّ الدَّمْعَ فَيْكِ وَشَاحِيَا
مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ ثُرْبَةَ أَحْمَدٍ *** * أَنْ لَا يُشَمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می شنوی، من با تو راز و نیازهایی دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت

^۱ مروج الذهب ج ۲، ص ۳۰۸.

^۲ الغدير ج ۷، ص ۱۷۰.

^۳ المعجم الكبير «طبرانی، طبع دار إحياء التراث العربي - بيروت، ج ۱، ص ۶۲؛ و در «الإمامة والسياسة» ج ۱، ص ۱۸ وارد است که: فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَإِنْ كَانَ أَعْلَنَ عَلَيَّ الْحَرْبَ. و در «العقد الفريد» طبع ثانی، ج ۴، ص ۲۶۸ وارد است که: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا أَعْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ.

بر بستی، چنان مصیبت‌های کمرشکنی بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد میشد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی تاریک میشدند.

ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی ای بودی که مرا از هر گزند مصون میداشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علیّ پسرعموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را بگیرم.

ای پدر مهربان! اگر گاهگاهی هنگام شب تار، قُمری در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم. آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشکهای چشم من چون گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»